

متن پرسش

با سلام و خسته نباشید: استاد در صفحه ۱۲۵ کتاب خویشتن پنهان فرمودید: «برای همه ما پیش آمده که اگر خسته شویم نمی‌توانیم آنچه را در فکر خود داریم درست ارایه دهیم با این که درست فکر می‌کنیم ولی به جهت خستگی بدنمان آنچه فکر می‌کنیم با آنچه می‌گوییم کاملاً تطبیق نمی‌کند...» استاد این درست ولی مستحضرید که بعضی وقت‌ها هنگام خستگی حتی نمی‌توانیم درست فکر کنیم و ارتباط منطقی بین موضوعات برقرار کنیم یا کسی که دیوانه می‌شود تفکر منطقی او مختل می‌شود و بین پدیده‌ها درست ارتباط برقرار نمی‌کند حتی در افسردگی (افسردگی به عنوان بیماری بالینی و نه صرفاً حالت توصیفی خلقی) بدلیل کمبود بعضی هورمون‌ها مثل (سروتونین و دوپامین) ساختار تفکر انسان از الگوی تفکر یک شخص سالم و متعادل پیروی نمی‌کند و ممکن است حتی بعضی بدیهیات را درست درک نکند و مسایل منطقی را با الگوی تفکر مختل تحلیل کند مثلاً بعضی افراد که به بیماری افسردگی دچار می‌شوند ممکن است در درون خود حتی نسبت ناروا به پروردگار متعال و پدیده‌های عالم دهند و همه چیز را بی‌عدالتی و ظلم ببینند ولی وقتی این بیماری درمان می‌شود، دوباره دید افراد متعادل را پیدا می‌کنند یا بعضی از افراد ورزشکار که بدن قوی دارند و فرمان‌پذیری بدن بالا است ولی همین فرد وقتی بدلیل اختلال هورمونی افسرده می‌شود دیگر انگیزه‌ای ندارد که به بدنش فرمان بدهد. استاد به هر حال مگر در این موارد نفس ناطقه در میان نیست یا می‌توان گفت که تفکر از نفس ناطقه فرمان نمی‌برد یا نفس ناطقه معیوب شده است؟ در جایی فرموده بودید افرادی که خودکشی می‌کنند از خود می‌خواهند فرار کنند ولی در برزخ با خود روبرو می‌شوند و دیگر راه فراری نیست، حالا همین فرد مثلاً به دلیل بیماری جنون، تفکرش مختل شده و از خود وحشت دارد و خودکشی می‌کند آن وقت در آن جهان که با نفس ناطقه خود روبرو می‌شود با نفس ناطقه متعادل و غیر بیمار روبرو می‌شود یا با نفس ناطقه بیمارش؟ کلاً نفس ناطقه با تفکر چه نسبتی دارد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت داشته باشید در بعضی از مواردی که مثال زدید چون بستر نفس ناطقه یعنی بدن مشکل پیدا کرده است، نفس در ارتباطی که باید با بدنش برقرار کند به زحمت افتاده و عموماً افسردگی‌ها از این قرار است که نفس شروع‌کننده بوده است و با تصورات غلط و کوتاهی در اصلاح خود عامل ترشحات هورمونی گشته که بازتاب آن مواردی است که می‌فرمایید. حتی آن‌جایی

که می‌گویید چون طرف مبتلا به بیماری جنون می‌شود، خودکشی می‌کند؛ نباید مقدمات قبلی این کار را فراموش کرد که چگونه با آرزوهای دنیایی و توهمات بی‌جا، خود را گرفتار چنین فشارهای عصبی کرده است. در همه‌ی این موارد مبنای ما آن است که نفس ناطقه در ذات خود به عنوان یک پدیده‌ی مجرد در تعادل است و بدنی که بتواند از این تعادل بهره‌بردار را در اختیارش می‌گذارند حتی اگر آن بدن از نظر ظاهر، نقص عضوهای هم داشته باشد. موفق باشید